

# فهرست

## فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی

- ۹۶ درس دهم: رباعی‌های امروز
- ۹۸ کارگاه متن‌پژوهی
- ۹۹ گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن
- ۱۰۰ درس یازدهم: باران عاشق
- ۱۰۲ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۰۳ شعرخوانی: صبح بی‌تو
- ۱۰۵ تست‌های فصل پنجم
- ۱۰۹ پاسخ تست‌های فصل پنجم

## فصل ۶: ادبیات حماسی

- ۱۱۱ درس دوازدهم: کاوه دادخواه
- ۱۱۹ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۲۰ گنج حکمت: کاردانی
- ۱۲۱ درس چهاردهم: حمله حیدری
- ۱۲۵ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۲۷ شعرخوانی: وطن
- ۱۲۹ تست‌های فصل ششم
- ۱۳۲ پاسخ تست‌های فصل ششم

## فصل ۷: ادبیات داستانی

- ۱۳۵ درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار
- ۱۴۰ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۴۱ گنج حکمت: مهمان ناخوانده
- ۱۴۲ درس شانزدهم: قصه عینکم
- ۱۴۶ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۴۷ روان‌خوانی: دیدار
- ۱۵۲ تست‌های فصل هفتم
- ۱۵۶ پاسخ تست‌های فصل هفتم

## فصل ۸: ادبیات جهان

- ۱۵۹ درس هفدهم: خاموشی دریا
- ۱۶۱ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۶۲ گنج حکمت: تجسم عشق
- ۱۶۳ درس هجدهم: خوان عدل
- ۱۶۵ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۶۶ روان‌خوانی: آذرباد
- ۱۷۱ نیایش: الهی
- ۱۷۲ تست‌های فصل هشتم
- ۱۷۶ پاسخ تست‌های فصل هشتم

ستایش: لطف خدا

## فصل ۱: ادبیات تعلیمی

- ۷
- ۱۰ درس یکم: نیکی
- ۱۳ کارگاه متن‌پژوهی
- ۱۵ گنج حکمت: همت
- ۱۶ درس دوم: قاضی بست
- ۲۲ کارگاه متن‌پژوهی
- ۲۳ شعرخوانی: زاغ و کبک
- ۲۵ تست‌های فصل یکم
- ۲۹ پاسخ تست‌های فصل یکم

## فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی

- ۳۲ درس سوم: در کوی عاشقان
- ۳۸ کارگاه متن‌پژوهی
- ۳۹ گنج حکمت: چنان باش ...
- ۴۰ درس پنجم: ذوق لطیف
- ۴۴ کارگاه متن‌پژوهی
- ۴۵ روان‌خوانی: میثاق دوستی
- ۴۸ تست‌های فصل دوم
- ۵۱ پاسخ تست‌های فصل دوم

## فصل ۳: ادبیات غنایی

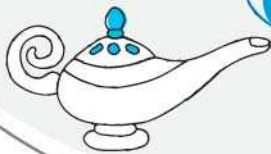
- ۵۴ درس ششم: پرورده عشق
- ۵۸ کارگاه متن‌پژوهی
- ۵۹ گنج حکمت: مردان واقعی
- ۶۰ درس هفتم: باران محبت
- ۶۳ کارگاه متن‌پژوهی
- ۶۶ شعرخوانی: آفتاب حُسن
- ۶۷ تست‌های فصل سوم
- ۷۱ پاسخ تست‌های فصل سوم

## فصل ۴: ادبیات پایداری

- ۷۲ درس هشتم: در امواج سند
- ۷۹ کارگاه متن‌پژوهی
- ۸۰ گنج حکمت: چو سرو باش
- ۸۲ درس نهم: آغازگری تنها
- ۸۶ کارگاه متن‌پژوهی
- ۸۷ روان‌خوانی: تا غزل بعد ...
- ۹۱ تست‌های فصل چهارم
- ۹۴ پاسخ تست‌های فصل چهارم

# ستایش

# لطائفِ خدا



## 1 به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها / حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها

● چاشنی: مزه، طعم (چاشنی‌بخش: طعم‌دهنده، زینت‌بخش) / حلاوت: شیرینی (حلاوت‌سنج معنی: معیار پرمعنائی، مقیاس نیکویی معنا)

● به نام خداوندی که زبان انسان‌ها با نام او زیور و زینت می‌یابد و معیار پرمعنائی کلام و خوش‌سخنی است.

**حس آمیزی** حلاوت‌داشتن معنی **واج آرای** تکرار صامت **من / تناسب** زبان، معنی و بیان / چاشنی، حلاوت و زبان

**دستور** «چاشنی‌بخش» و «حلاوت‌سنج» صفت فاعلی مرگب مرخم هستند. (چاشنی‌بخشنده، حلاوت‌سنجنده) / بیت از دو شبه‌جمله تشکیل شده است: «به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها» و «[به نام] حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها»

**اهمیت‌املایی** حلاوت‌سنج

**مفهوم** ستایش خداوند، نام خدا زینت‌بخش کلام است.

## بلند آن سر، که او خواهد بلندش / نژند آن دل، که او خواهد نژندش

● نژند: خوار و زبون، اندوهگین

● هر کس خداوند او را سربلند بخواهد، سربلند می‌شود و هر دلی را خداوند خوار و اندوهگین بخواهد، خوار و اندوهگین می‌شود.

**تلمیح** به آیه «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی (سوره آل عمران، آیه ۲۶) /

**واج آرای** تکرار صامت **د / تکرار** بلند، آن، که، او، خواهد، نژند **تناسب** سر و دل **کنایه** «سربلند بودن» کنایه از «آبرومند و عالی‌مرتبه بودن»

**دستور** «بلند» و «نژند» در هر دو مصراع مسند هستند. / ضمیر متصل «ش» در هر دو مصراع مفعول است و مرجع آن در مصراع اول «سر» و در مصراع دوم «دل» است. / فعل «خواهد بود» از انتهای جمله اول هر دو مصراع به قرینه معنائی حذف شده است: بلند خواهد بود، نژند خواهد بود.

**مفهوم** به دست خدا بودن عزت و ذلت، به اراده خداوند بودن هر چیز



در نایسته احسان گشاده است به هر کس آن چه می‌بایست، داده‌است

احسان: بخشش / بایستن: لازم بودن

• خداوند بخشش و لطف خود را شامل حال همه کرده است و به هر کس، هر آن چه لازم بوده، بخشیده است.

**تشبیه** احسان به در (اضافه تشبیهی) **واج آرای** تکرار صامت /س/

**دستور** در مصراع اول «در نایسته احسان» گروه مفعولی و نهاد آن، ضمیر محذوف «او» است؛ او، در نایسته احسان را گشاده است.

**مفهوم** بخشندگی خداوند، فراگیر بودن لطف خداوند

به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

نی: نه، ادات نفی

• خداوند اوضاع جهان را به شیوه‌ای ترتیب داده است که ذره‌ای کم یا زیاد نیست. (هر چیز در جای خود و به اندازه است).

**تضاد** بیش  $\neq$  کم **کنایه** «یک مو» کنایه از «میزان اندک»

**مفهوم** کامل بودن خلقت خداوند، احسن‌الخالقین بودن خداوند، اشاره به «نظام احسن»<sup>۲</sup>

۵ اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ارها اقبال گردد

قرین: همراه / ادبار: نگون‌بختی، پشت کردن، متضاد اقبال / اقبال: نیک‌بختی، روی آوردن

• اگر لطف خداوند با انسان همراه گردد، همه بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود.

**تضاد** ادبار  $\neq$  اقبال

**دستور** هر دو مصراع، جملات سه‌جزئی اسنادی هستند. «قرین حال» و «اقبال» در هر دو مصراع مسند هستند. ضمیر متصل «ش» در مصراع

اول، مضاف‌الیه و خداوند مرجع آن است.

**اهمیت املائی** قرین (هم‌خانواده با مقرون، قرینه)، ادبار، اقبال

**مفهوم** لطف خداوند، بدبختی‌ها را به خوشبختی تبدیل می‌کند.

و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

• توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن / تدبیر: چاره‌جویی / رای: اندیشه

• اگر توفیق و توجه خداوند از انسان دور شود، نه چاره‌جویی به کار می‌آید و نه اندیشه ثمر می‌بخشد.

**کنایه** «پا (را) یک سو نهادن» کنایه از «ترک کردن، دوری جستن» **جناس تامسان** پای، رای **تشخیص** پای توفیق

**اهمیت املائی** توفیق

**مفهوم** بی اثر بودن چاره‌جویی و تدبیر در برابر تقدیر خداوند

خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره‌رایی

• تیره‌رایی: بداندیشی، ناراستی

• اگر خداوند به عقل و خرد انسان روشنایی نبخشد (اگر راهنمایی خداوند نباشد)، عقل و خرد انسان تا ابد در گمراهی به سر می‌برد.

**تضاد** روشنایی  $\neq$  تیره‌رایی **استعاره** روشنایی استعاره از هدایت

**دستور** «خرد» متمم است و «روشنایی» مفعول: اگر به خرد روشنایی نبخشد.<sup>۳</sup>

متمم مفعول

**مفهوم** ناتوانی عقل، گمراهی انسان در صورت نبودن راهنمایی خداوند

۱- اضافه استعاری نیز می‌تواند باشد: در خانه احسان.

۲- «نظام احسن» یعنی دنیا بهتر از این نمی‌توانست آفریده شود.

۳- البته طبق نظر برخی، «خرد» را در این مصراع می‌توان مفعول اول و «روشنایی» را مفعول دوم دانست؛ یعنی طبق این نظر «را» معنی نمی‌شود؛ مانند جمله «پرستار کودک را غذا داد.» که «کودک» را مفعول اول و «غذا» را مفعول دوم می‌دانند.



## ادبیات تعلیم

نیکویی  
درس یکم

## گونه‌شناسی و تاریخ ادبیات

ادبیات تعلیمی به آثاری ادبی گفته می‌شود که هدف از نوشتن آن‌ها آموزش دادن نکات اخلاقی، عرفانی یا علمی است.  
تاریخ ادبیات این فصل:

بوستان ← سعدی / بهارستان ← جامی / تاریخ بیهقی ← ابوالفضل بیهقی / تحفة الاحرار ← جامی

## ۱ یکی روبه‌ی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

روبه: مخفف روباه / صنع: آفرینش، سازندگی، احسان / فروماندن: متحیر شدن

• شخصی روباهی را دید که دست و پا نداشت. از لطف و احسان خداوند متعجب و متحیر گشت.

دستور مصراع اول یک جمله سه‌جزئی با مفعول است: یکی روبه‌ی دید بی دست و پای را دید.

نهاد مفعول فعل

اهمیت املائی صنع (هم‌خانواده با صنعت، مصنوعی)

مفهوم روزی‌رسان بودن خداوند

## ۱ که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

• که این روباه چگونه زندگیش را می‌گذراند و با این دست و پای معلول چگونه روزی‌اش را به دست می‌آورد؟

تناسب دست و پا

مفهوم روزی‌رسان بودن خداوند

## ۱ در این بود درویش شوریده‌رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

• شوریده‌رنگ: آشفته‌حال / برآمدن: پدیدار شدن، پیداگشتن / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است.

• درویش آشفته و پریشان حال در این اندیشه بود که ناگهان شیری که شغالی را به چنگ داشت، پدیدار گشت.

واج آرایی تکرار صامت / ش / جناس تامسان رنگ، چنگ

دستور «این» در مصراع نخست ضمیر اشاره است (نه صفت اشاره). «درویش شوریده‌رنگ» نهاد جمله اول است.

اهمیت املائی شغال



شغال نگون بخت را شیر خورد / بماند آن چه روباه از آن سیر خورد

نگون بخت: بیچاره

● شیر شغال بیچاره را خورد و هر چه را از آن شغال باقی مانده بود، روباه، خورد و سیر شد.

**جناس تلمسان** شیر، سیر **تناسب** شغال، شیر و روباه

**دستور** «شغال نگون بخت» گروه مفعولی و «شیر» نهاد است و اجزای جمله به شیوه بلاغی آمده است. / «آن» در جمله آخر (روباه از آن سیر خورد) ضمیر اشاره در نقش متمم است.

### شیوه بلاغی

گاهی ترتیب اجزای جمله به دلایلی مثل رعایت وزن، تأکید بر کلمه‌ای خاص یا سبک نگارش خاص یک نویسنده یا شاعر به هم می‌خورد که به آن شیوه بلاغی می‌گویند.



دگر روز باز اتفاق افتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد

**اوتاد**: افتاد / **روزی رسان**: رزاق، روزی دهنده (از صفات خداوند) / **قوت**: رزق روزانه، خوراک، غذا

● روز بعد نیز همین اتفاق رخ داد و خداوند رزاق و روزی دهنده، غذای آن روز روباه را به او رساند.

**کنایه** «روزی رسان» کنایه از «خداوند» **جناس تلمسان** روزی، روز **واج آرای** تکرار صامت /

**دستور** مرجع ضمیر متصل «ش» روباه است و نقش مضاف‌الیه دارد: قوت روزش بداد ← قوت روز او (= روباه) را داد «قوت روز او» گروه مفعولی است و ضمیر «ش» مضاف‌الیه است. / «روزی رسان» صفت فاعلی مرکب مرخم است (روزی رساننده)

### این به نکنه روهم یادگیری چیزی نمی‌شه!

در فارسی امروز، «دیگر» وابسته پسین است و بعد از اسم می‌آید: روز دیگر؛ اما در گذشته گاهی به صورت وابسته پیشین نیز می‌آمده است: دیگر روز



یقین، مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

شدن: رفتن

● یقین چشمان مرد را بینا و باز کرد. مرد رفت و به خداوند توکل کرد (ادامه معنی در بیت بعد).

**واج آرای** تکرار صامت‌های / د، / م، / ن **تناسب** دیده و بیننده

**دستور** «شد» در بیت بالا به معنی «رفت» است (فعل اسنادی نیست).

کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور

پیل: فیل / کنج: گوشه، زاویه

● که از این به بعد مثل مورچهای کوچک در گوشه‌ای خواهیم نشست (برای به دست آوردن روزی تلاش نمی‌کنم) زیرا فیل‌ها هم با زور روزی نمی‌خورند (روزی‌شان را خدا می‌دهد).

**تشبیه** «م» (گوینده بیت) به مور **جناس تلمسان** مور، زور **واج آرای** تکرار صامت / م، / ن **تضاد** پیل ≠ مور

زَنخندان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

● **زَنخندان**: چانه / **جیب**: گریبان، یقه / **غیب**: پنهان، نهان از چشم

● مدتی گوشه‌گیر شد؛ به این امید که خداوند روزی‌اش را از غیب می‌فرستد.

**جناس تلمسان** جیب، غیب **کنایه** «زَنخندان به جیب فروردن» کنایه از «گوشه‌نشینی کردن، انزوا گزیدن»

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

تیمار: غم و اندوه (تیمار خوردن: غمخواری کردن، همدردی) / **چنگ**: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

● اما نه غریبه برای او دل می‌سوزاند و نه آشنا. آن قدر لاغر شد که مانند ساز چنگ شد و تنها رگ و پوست و استخوانی از او باقی ماند.

**تشبیه** «ش» (او) به چنگ **جناس تلمسان** دوست، پوست **تضاد** بیگانه ≠ دوست **کنایه** «رگ و استخوان و پوست ماندن» کنایه از «نهایت لاغری»

**تناسب** رگ، استخوان و پوست **ایهام تناسب** چنگ: (۱) نام ساز (معنای مقبول): (۲) دست (در تناسب با رگ، استخوان و پوست)

**دستور** ضمیر متصل «ش» در مصراع اول مضاف‌الیه «تیمار» است و در مصراع دوم متمم: نه بیگانه تیمار او را خورد ... مانند چنگ، رگ، استخوان و پوست برای او باقی ماند.  
مضاف‌الیه مرفه اضافه متمم

**اهمیت املائی** تیمار

۱۰ چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

● هنگامی که از ضعف صبر و هوشی برایش باقی نماند، از دیوار مسجد این سخن به گوشش رسید: (ادامه معنی در بیت بعد)،  
**جناس ناهمسان** هوش، گوش

**دستور** در مصراع اول «هوش» معطوف به «صبر» و ضمیر «ش» متمم است: صبر و هوش برایش نماند. در مصراع دوم ضمیر متصل «ش» مضاف‌الیه «گوش» است که جابه‌جا شده است: ز دیوار محراب به گوشش آمد.

برو شیر دژنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

● دغل: مکر و ناراستی، در این‌جا مگار و تنبل / شل: دست و پای از کار افتاده  
● ای فرد حیل‌گر، برو و مثل شیر دژنده، روزیت را خودت به دست بیاور. خود را مثل روباهی ناتوان بر زمین نینداز.

**تشبیه** شخصی دغل به شیر دژنده و به روباه شل **تضاد** شیر ≠ روباه

**اهمیت املائی** دغل

**مفهوم** متکی به خود بودن، عزت نفس داشتن

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

وامانده: باقی‌مانده، پسماند / روبه: روباه

● سعی کن تا مثل شیر باشی که از تو چیزی برای دیگران باقی بماند. چرا مثل روباه با پسمانده غذای دیگران راضی می‌شوی؟

**تشبیه** تو به شیر و روباه (ارکان تشبیه دوم: «ی» (= تو) مشبه، «چو» ادات تشبیه، «روبه» مشبه‌به، «به وامانده سیر بودن» وجه‌شبهه) /

**جناس ناهمسان** شیر، سیر **تضاد** شیر ≠ روبه

**دستور** چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

قیدپرشی فعل متمم قیدی متمم قیدی مسند

**مفهوم** متکی به خود بودن، عزت نفس داشتن

بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

● تا می‌توانی به زور بازوی خودت متکی باش و از آن ارتزاق کن که به اندازه سعی و کوشش خودت پاداش خواهی گرفت.

**تلمیح** به آیه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» برای انسان جز آن‌چه تلاش کرده [نصیب و بهره‌ای] نیست. (سوره نهم، آیه ۳۹)

**مفهوم** متکی به خود بودن، توصیه به سعی و تلاش

بگیر ای جوان، دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

● ای جوان به جای این‌که خود را ناتوان نشان دهی و از دیگران کمک خواهی، خودت به افراد ناتوان کمک کن.

**تضاد** پیر ≠ جوان **کنایه** «گرفتن دست کسی» کنایه از «کمک کردن به او» / «افکندن خود» کنایه از «ناتوان جلوه‌دادن خویش»

**دستور** «ای جوان» منادا است و یک جمله شمرده می‌شود. «دست درویش پیر» در مصراع اول مفعول است.

**مفهوم** متکی به خود بودن، به دیگران کمک کردن

۱۵ خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

خلق: مردم

● خداوند آن بنده‌ای را مشمول رحمت و بخشندگی خود قرار می‌دهد که مردم از وجود او در آسایش و آرامش باشند. (سرچشمه خیر و آسایش دیگران باشد).

**دستور** ضمیر متصل «ش» در مصراع دوم، مضاف‌الیه «وجود» است.

**مفهوم** کمک کردن به دیگران



گرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون هفتانند بی مغز و پوست

دون: پست / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

● فردی که از تفکر و خرد بهره مند باشد، با دیگران با بخشندگی رفتار می کند. انسان های پست و فرومایه (که اهل بخشش نیستند) چون پوستی بی مغز هستند (از عقل و خرد بی بهره هستند).

مجاز: سر مجاز از انسان / جناس ناهمسان: اوست، پوست / تضاد: مغز ≠ پوست

مفهوم: کمک کردن به دیگران

کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلقی خدای

سرای: خانه

● کسی در هر دو جهان نیکی خواهد دید که به مردم و بندگان خدا نیکی کند.

استعاره: سرا استعاره از جهان و آخرت

مفهوم: نیکی به مردم و پاداش آن

بوستان، سعری

### روابط معنایی واژه‌ها با یکدیگر

میان واژه‌ها چهار نوع رابطه معنایی ممکن است برقرار باشد:

۱) ترادف: دو واژه مترادف و هم معنی هم باشند، مثل خودرو و اتومبیل، خانه و سرا.

۲) تضاد: دو واژه معنایی مقابل هم داشته باشد، مثل شب و روز، سرد و گرم.

۳) تناسب: دو واژه به یک حوزه معنایی مشترک تعلق داشته باشند، یا میان آن‌ها رابطه‌ای خاص و مشهور برقرار باشد، مثل سوسن و نرگس و ارغوان، یا گل و بلبل.

۴) تضمن: هر گاه یکی از دو واژه «نوعی» از یک واژه دیگر باشد، مثلاً سیب و میوه (سیب نوعی میوه است).

یکی از راه‌های پی بردن به معنای واژه‌ها در جمله، توجه به روابط معنایی بالاست. برای مثال معنای واژه «سیر» در هر یک از ترکیبات زیر از طریق شناخت روابط با کلمه مشخص شده دریافت می شود: سیر و بیزار / سیر و پیاز / سیر و گرسنه / سیر و گیاه

توجه: گاهی معنی یک واژه از هیچ کدام از چهار طریق بالا، مشخص نمی شود؛ بلکه با قرار گرفتن واژه در جمله و از طریق بافت کلام به معنی آن پی می بریم: ماه طولانی بود. / ماه تابناک بود.

«ماه» و «طولانی»، «ماه» و «تابناک» هیچ کدام از روابط معنایی چهارگانه را ندارد؛ اما ما معنی واژه «ماه» را از طریق قرار گرفتن آن در جمله می فهمیم.



### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زیبایی

۱) معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

● معیار دوستان دغل روز حاجت است / فرضی به رسم تجربه از دوستان طلب **هائب**

● صورت بی صورت بی حد غیب / ز آیینۀ دل تافت بر موسی ز جیب **مولوی**

● فخری که از وسیلت دون همتی رسد / گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار **اوهی**

دغل: مکر و ناراستی؛ در این جا به معنی مکار / جیب: گریبان، یقه / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

۲) واژه «دیگر» امروزه، غالباً به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابسته پسین به کار می رود؛ مانند «بهار دیگر، از راه رسید.» در متون کهن، گاه، این

صفت مبهم، در جایگاه وابسته پیشین قرار می گرفته است؛ مثال: «دیگر روز، برای تفرج به بوستان رفت.»

● نمونه‌ای از این شیوه کاربرد صفت مبهم را در متن درس بیابید.

دگر روز باز اتفاق افتاد



۲) معنای فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید.

گریه شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد *شافق*

در بیت اول فعل اسنادی است: قطره باران ما به گوهر یکدانه تبدیل گشت. / در بیت دوم به معنی «رفتن» آمده است: جان بر جانانه رفت.

۴) معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هریک از واژه‌های مشخص شده، دقیق تر می‌توان پی برد:

الف) قرار گرفتن واژه در جمله:

● ماه، طولانی بود. ● ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضامن و تناسب)

● سیر و بیزار ← ترادف ● سیر و گرسنه ← تضاد ● سیر و پیاز ← تناسب ● سیر و گیاه ← تضامن

● اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» با استفاده از دو روش بالا، نمونه‌های مناسب بنویسید.

● دست: الف) دستم شکست / در هنگام تنگدستی دستش را گرفتم. (ب) دست و پا (تناسب) / دست‌گرفتن و یاری (ترادف)

● تند: الف) بادی تند وزید. / شیب کوه تند بود. / اخلاقی او تند بود. (ب) تند و کند (تضاد) / تند و مرتفع (تناسب) / تند و بداخلاق (ترادف)

### قلمرو ادبی

۱) از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

زندان به جیب فرو بردن کنایه از گوشه‌نشینی اختیار کردن؛ دست کسی گرفتن کنایه از کمک کردن

۲) در بیت زیر، شاعر، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی

کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست *سعدی*

چنگ اول به معنی ساز چنگ و چنگ دوم به معنی دست است.

۳) ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

«چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟»: مشبه: «تو»؛ مشبّه‌به: «روبه»؛ ادات تشبیه: «چو»؛ وجه‌شبه: «به وامانده سیر بودن»

۴) در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

«شیر» نماد انسان‌های آزاده و متکی به خود؛ «روباه» نماد انسان‌های تنبل و وابسته به دیگران.

### قلمرو فکری

۱) معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست

فردی که از تفکر و خرد بهره‌مند باشد، با دیگران با بخشندگی رفتار می‌کند. انسان‌های پست و فرومایه (که اهل بخشش نیستند) چون پوستی بی مغز هستند (از عقل و خرد بی بهره هستند).

۲) درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

یقین چشمان مرد را بینا و باز کرد. مرد رفت و به خداوند توکل کرد.

۳) برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

● رزق هر چند بی‌گمان برسد *سعدی* شرط عقل است جستن از درها

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه، به وامانده سیر؟

● سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم: بهارت خوش که فکر دیگرانی *فریدون مشیری*

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

● چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود، محتاج بودن *پروین اعتصامی*

بخور تا توانی به بازوی خویش که سعادت بود در ترازوی خویش

۴ دربارهٔ ارتباط معنایی متن درس و مَثَل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.

طبق این مثل انسان باید خود برای کسب روزی تلاش کند و بعد به فضل خدا امیدوار باشد. در این درس نیز پیام سعدی آن است که فضل خدا شامل انسان تنبیل نخواهد شد و اگر خود فرد برای رسیدن به رزق تلاش نکند، خدا نعمتی به او نخواهد رساند.

### کنج حکمت همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می کشد؟» مور چون این بشنید بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن».

زورمندی: توانایی، نیرومندی / گران: سنگین / همت: قصد، اراده، عزم / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

● مورچه‌ای را دیدند که با قدرت آماده شد. و ملخی را که ده برابر او بود، برداشته بود. با تعجب گفتند: «این مورچه را ببینید که باری به این سنگینی را چگونه می کشد؟» مور هنگامی که این سخن را شنید، خندید و گفت: «مردان، بار را با نیروی اراده و بازوان غیرت خود می کشند، نه با نیروی بدن و توانایی جسم».

**کنایه** «کمر بستن برای کاری» کنایه از «آماده و مهیا شدن برای آن کار» **استعاره** بازوی حمیت (استعارهٔ نوع دوم) **تشخیص** جان بخشی به حمیت

**دستور** «این» در ترکیب «این مور» صفت اشاره است و در جملهٔ «مور چون این بشنید»، ضمیر اشاره.

**اهمیت‌املایی** همت، حمیت، قوت

**مفهوم** برتری اراده بر قدرت جسمی

بهارستان، پابی





## ترکیب وصفی مقلوب

مقلوب یعنی جابه‌جاشده؛ اگر در ترکیب وصفی جای موصوف و صفت عوض شود، آن ترکیب را ترکیب وصفی مقلوب می‌نامیم؛  
 ناوئ‌ده (ده ناو)، سرخ گل (گل سرخ).



بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست. و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه‌شدن.

بانگ: فریاد / هزاهز: جمع هززه، جنگ‌ها و فتنه‌ها، آشوب‌ها / غریو: فریاد، سروصدا / خاستن: برخاستن، بلندشدن / هنر آن بود: خوشبختانه / درجستن: جستن، پریدن / نیک: این‌جا به معنی کامل و بسیار / افگار: مجروح، خسته / دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک‌لایه، یک‌پاره / فریاد و آشوب و سروصدا بلند شد. امیر بلند شد و خوشبختانه کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر از آن‌ها (سرنشینان کشتی‌های دیگر) پریدند و پادشاه را گرفتند و برداشتند و به کشتی دیگر رساندند و پادشاه آسیب بسیار دید و پای راستش زخمی شد، چنان که یک لایه از پوست و گوشت پایش از بین رفت و کم مانده بود که غرق شود.

**دستور** نقش دستوری واژه «نیک» قید است (نیک کوفته شد = خیلی کوفته شد).

**اهمیت املائی** هزاهز، خاستن (به معنی بلندشدن؛ با «خواستن» به معنی درخواست کردن اشتباه نگیرید).

اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.

● ایزد: خدا، آفریدگار / نمودن: نشان‌دادن / سور: جشن / تیره شد: از بین رفت

● اما خداوند بعد از نشان‌دادن قدرتش، رحم کرد، (امیر نجات یافت)؛ و جشن و شادمانی‌ای به آن بزرگی از بین رفت؛ و هنگامی که پادشاه به کشتی رسید، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رود رساندند.

**اهمیت املائی** سور (به معنی جشن و ضیافت، با «صور» به معنی شیپور اشتباه نشود).

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به‌زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و آعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

از آن جهان آمده: نجات‌یافته از مرگ / گرداندن جامه: عوض کردن لباس / تباه: آشفته و پریشان / کوشک: کاخ تابستانی / تشویش: اضطراب / آعیان: بزرگان / خروش: فریاد / لشکری: نظامی / رعیت: مردم عادی و غیرنظامی

● و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد و لباسش را عوض کرد و خیس و آشفته شده بود و سوار بر اسب شد و به‌سرعت به کاخ تابستانی‌اش آمد؛ زیرا خبری ناگوار در لشکرگاه پیچیده بود و اضطرابی بسیار به پا شده بود و بزرگان و وزیر به استقبال او رفتند. هنگامی که پادشاه را سلامت دیدند، فریاد شادمانی و دعای بسیار از نظامی و غیرنظامی برخاست و آن قدر صدقه دادند که قابل شمارش نبود.

**کنایه** «از آن جهان آمده» کنایه از «کسی که از مرگ نجات یافته»

**دستور** در جمله «اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده» فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است.

**اهمیت املائی** اضطراب، رعیت، صدقه

## این‌به‌نکنه‌روهم‌یاد‌بگیری‌چیزی‌نمی‌شه!

«ایجاز» به معنی کوتاه سخن‌گفتن است؛ به تعبیر دیگر ایجاز یعنی این‌که حرفت را در کم‌ترین کلمات ممکن بزنی. نقطه مقابل ایجاز، «اطناب» است که به معنی درازگویی است. ایجاز و اطناب اگر در شکل هنری آن به کار روند، از شگردها و تکنیک‌های نویسندگی به حساب می‌آیند. همان‌طور که احتمالاً متوجه شده‌اید مؤلف تاریخ بیهقی از ایجاز بهره بسیار برده است. اکثر جملات در این کتاب کوتاه و فشرده هستند و معنای مورد نظر با کم‌ترین کلمات ممکن بیان گردیده است. یکی دیگر از ویژگی‌های زبانی و سبکی تاریخ بیهقی استفاده بسیار از «و» ربط در میان جملات است.





و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و ضعیف که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار بزم به غزنین و دو هزار هزار بزم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند شکر این راه و نبشته آمد و به توفیق، مؤگد گشت و مبشران برفتند.

غزنین: نام شهری است، پایتخت غزنویان / جمله: همه / صعب: دشوار، سخت / مقرون: پیوسته، همراه / مثال دادن: فرمان دادن / درم: درهم / ممالک: سرزمین‌ها / مستحق: نیازمند / شکر این راه: برای شکرگزاری این موضوع / نبشته: نوشته / توفیق: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان / مؤگد: تأکید شده، استوار / مبشر: نویددهنده، مژده‌رسان

● و روز بعد پادشاه فرمان داد نامه‌ها بنویسند به مردم شهر غزنین و همه کشور در مورد این حادثه بزرگ و سخت که پیش آمد و سلامتی که با آن همراه گشت و فرمان داد تا یک میلیون سکه نقره به مردم غزنین و دو میلیون سکه نقره در مناطق دیگر به نیازمندان و فقرا بدهند برای شکرگزاری این اتفاق و نوشته شد و با امضای پادشاه بر آن تأکید شد و بشارت‌دهندگان به راه افتادند.

**مجاز** غزنین مجاز از مردم غزنین

**دستور** «نبشتن» صورتی تاریخی از فعل نوشتن و «نبشته آمدن» صورت مجهول آن است.

### جمله معلوم، جمله مجهول

به این دو جمله توجه کنید:

الف) اصغر غذايش را خورد.

ب) غذا خورده شد.

در جمله اول، نهاد جمله، اصغر است، اما در جمله دوم، مفعول جمله نخست؛ یعنی «غذا» نهاد قرار گرفته است. به جمله «الف» جمله معلوم و به جمله «ب» جمله مجهول گفته می‌شود.

برای مجهول کردن یک جمله:

۱) نهاد را حذف می‌کنیم و مفعول را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم. هم‌چنین نشانه مفعول، یعنی «را» حذف می‌شود.

۲) به فعل جمله «ه» اضافه می‌کنیم (صفت مفعولی می‌سازیم).

۳) صیغه مناسب (به لحاظ زمان و شخص) از فعل «شدن» را به آن اضافه می‌کنیم.

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته شد.

در گذشته گاهی به جای «شدن» از افعالی دیگر (مثل آمدن، گشتن و ...) برای مجهول کردن فعل استفاده می‌شد:

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته آمد.



و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سراسامی افتاد، چنان‌که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.

● **سراسام:** ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان / **باردادن:** اجازه دیدار دادن / **محجوب:** پنهان، مستور / **مگر:** به جز / **اطبا:** جمع طبیب، پزشکان / **متحیر:** سرگردان، حیران، سرگشته

● **روز پنج‌شنبه، پادشاه تب کرد، تبی داغ و سرگیجه پیدا کرد، آن‌گونه که نمی‌توانست به کسی اجازه دیدار دهد و کسی او را نمی‌دید، به جز پزشکان و چند نفر از خدمتکاران مرد و زن، مردم بسیار سرگشته و حیران شدند که عاقبت ماجرا چگونه می‌شود.**

**مجاز** دل‌ها مجاز از مردم

**دستور** «تنی چند» ترکیب وصفی مقلوب است (= چند تن).

**اهمیت املائی** سراسام، محجوب (هم‌خانواده با حجاب)، اطبا (هم‌خانواده با طبیب، طب، مطب)، متحیر (هم‌خانواده با حیران، تحیر)

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد و از بسیاری نکت، چیزی که در او گراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیر خیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای ابوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.»

● **عارضه:** حادثه، بیماری / **نکت:** جمع نکته، نکته‌ها (از بسیاری نکت: از میان نکته‌های بسیار) / **گراهیت:** ناپسندی / **فرود سرای:** اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران / **خیر خیر:** سریع / **بشارت:** خبر خوش، مژده / **بستد:** گرفت / **برآمدن:** خارج شدن، پدید آمدن / **از زمانی که این بیماری و حادثه پیش آمده بود، بونصر نکته‌های نامه‌های رسیده را شخصاً خودش می‌نوشت و از میان نکته‌های بسیار، هر آن‌چه را که چیز ناپسند و ناراحت‌کننده‌ای در آن نبود، به اندرونی می‌فرستاد، به دست من و من به آغاجی خدمتکار می‌دادم و سریع پاسخ آن را می‌آوردم و امیر را اصلاً نمی‌دیدم تا زمانی که نامه‌هایی از سوی پسران علی تکین رسید و من نکته‌های آن نامه‌ها را به نزد پادشاه بردم و خبر خوشی در آن‌ها بود. آغاجی آن را گرفت و به نزد امیر برد. پس از مدتی آمد و گفت: ای ابوالفضل، امیر تو را احضار کرده است.**

**دستور** «را» در جمله نخست جانشین کسره است: نامه‌های رسیده را نکت ← نکت نامه‌های رسیده را. توجه داشته باشید که «به خط خوش» در میان مضاف و مضاف‌الیه (نکت و نامه‌های رسیده) آمده است و همین مسئله ممکن است شما را به اشتباه بیندازد. حرف «ی» در فعل «ندیدمی» نشانه استمرار است: ندیدمی ← نمی‌دیدم.

**اهمیت املائی** عارضه، نکت (هم‌خانواده با نکته)، گراهیت (هم‌خانواده با مکروه، کریه)، آغاجی

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آن‌جا بر زبر تخت نشسته، پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و ابوالعلائی طبیب آن‌جا زیر تخت نشسته دیدم.

کتان: گیاهی است که از الیاف ساقه‌های آن در نساجی استفاده می‌کنند. / تاس: کاسه مسی / زبر: بالا، مقابل زیر / توزی: منسوب به توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌یافتند / مخنقه: گردن‌بند / عقد: گردن‌بند / کافور: گیاهی خوش‌بو و دارای خواص دارویی

● جلو رفتم. دیدم اتاق را تاریک کرده‌اند و پرده‌هایی از جنس کتان آویزان کرده‌اند و آن‌ها را خیس کرده‌اند و شاخه‌های (دارویی) بسیاری گذاشته‌اند و کاسه‌های مسی بزرگ پر یخ بر روی آن قرار داده‌اند و امیر را دیدم آن‌جا روی تخت نشسته، با پیراهن بسیار نازک [منسوب به شهر توز] و گردن‌بندی از جنس کافور (یا به سفیدی کافور) داشت و ابوالعلائی پزشک را نیز دیدم که پایین تخت نشسته بود.

**اهمیت املائی** تاس، توزی، مخنقه، عقد

گفت: «بونصر را بگوی که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده‌اید که علت و تب تمامی زایل شد.»

● درست: تندرست، سالم / علت: بیماری / زایل شدن: نابودشدن، برطرف‌شدن

● گفت: «به بونصر بگو که امروز حالم خوب است و در این دو سه روز، اجازه دیدار به مردم داده شود؛ زیرا بیماری و تب به کلی از بین رفته است.»

**دستور** نقش دستوری «بونصر» متمم است نه مفعول: بونصر را بگو ← به بونصر بگو. جمله «بار داده‌اید» مجهول است:

امیر بار بدهد ← بار داده‌اید (= داده شود)

معلوم مجهول

**اهمیت املائی** علت (هم‌خانواده با علیل، معلول)، زایل (هم‌خانواده با زوال)

من بازگشتم و این‌چه رفتم، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عَزَّ وَجَلَّ بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آغاجی بُردم و راه یافتم. تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بابی، تا داده‌اید.» گفتم: «چنین کنم.» و بازگشتم با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم.

● عَزَّ وَجَلَّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند / راه یافتن: اجازه ورود یافتن / همایون: خجسته، مبارک، نیک‌بخت / خداوند: پادشاه / دوات: جای مرگب / توقیع: امضا کردن فرمان، مَهر کردن نامه و فرمان / گسیل کردن: فرستادن / باب: موضوع (در بابی: درباره موضوعی) / نامه توقیعی: نامه امضاشده

● من برگشتم و آن‌چه را پیش آمده بود، به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و خدای بزرگ را به خاطر سلامت پادشاه سجده کرد و نامه نوشته شد. نامه را به نزد آغاجی بردم و اجازه حضور یافتم، تا بار دیگر خوشبختی ملاقات چهره مبارک پادشاه را یافتم. آن نامه را خواند و ظرف جوهر را خواست و نامه را امضا کرد و گفت: وقتی نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد که درباره موضوعی پیامی برای بونصر دارم، برگرد تا (پیام) داده شود. گفتم چنین می‌کنم و بازگشتم با نامه امضاشده و این اتفاقات را به بونصر گفتم.

**دستور** جمله‌های «نامه نبشته آمد»، «نامه‌ها گسیل کرده شود» و «داده‌اید» مجهول هستند: او نامه را نوشت ← <sup>مجهول</sup> نامه نبشته آمد (= نوشته شد)، او نامه‌ها را گسیل کند ← <sup>مجهول</sup> نامه‌ها گسیل کرده شود، پیام را بدهم ← <sup>مجهول</sup> پیام داده‌اید (= داده شود)

**اهمیت املائی** عَزَّ وَجَلَّ، سعادت (هم‌خانواده با سعد، مسعود)، همایون، دوات، توقیع، گسیل کردن

### این‌یه نکنه رو هم یادگیری چیزی نمی‌شه!

خداوند و «خدا» جدا از «آفریدگار» در گذشته به دو معنی دیگر نیز به کار می‌رفته‌اند:

- |  |                         |
|--|-------------------------|
| ۱) صاحب، مالک: خداوند شمشیر و زرینه کفش      | فرازنده کاپوانی درفش    |
| ۲) پادشاه، فرمانروا: خداوند ما، نوح فرخ‌نژاد | که بر شهریار بیگستر داد |





و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نمازِ پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیلانشان و سوار را گسیل کرده. پس، زَقعتی نداشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد. و ببردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد» و آغاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاورا!»

دبیر: نویسنده، کاتب / کافی: دانای کار، باکفایت / قلم در نهادن: نوشتن، مشغول نوشتن شدن / نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ شدن: آسوده شدن از کار / خیلانش: گروه نوکران و چاکران / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / رقعت: رقععه، نامه کوتاه / نیک آمد: خوب شد

• و این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت، با شادمانی، شروع به نوشتن کرد و تا قبل از نماز ظهر، از این کارهای مهم رها شده بود (این کارهای مهم را تمام کرده بود) و گروه نوکران و چاکران و سواران را فرستاده بود. بعد از آن نامدای نوشت به پادشاه و هر کاری را که کرده بود در آن بیان کرد و به من داد. نامه را بردم و اجازه حضور یافتم و به امیر دادم و امیر خواند و گفت: خوب شد و به آغاجی خدمتکار گفت کیسه‌ها را بیاورا

**دستور** در جمله «سوار را گسیل کرده» نشانه جمع «ان» و فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده‌اند: سواران را گسیل کرده بود (= فرستاده بود). نقش دستوری «آغاجی خادم» متمم است: آغاجی خادم را گفت ← به آغاجی خادم گفت. جمله آخر از جهت ایجاز و کوتاهی جملات قابل توجه است: و ببردم و برسانیدم و امیر بخواند

**اهمیت املائی** نشاط، خیلانش، رقعت

و مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بُتان زَرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست. و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شُبّهت باشد، از این فرماییم؛ و می‌شنویم که قاضی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدستاند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را ضیعتکی حلال خردند و فراخ تر بتوانند زیست و ما حقّ این نعمتِ تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم.»

ستاندن: گرفتن (بستان / بگیر) / مثقال: واحدی برای وزن معادل ۴/۶۴ گرم / زر پاره: قراضه و خرده زر، زر سگه شده / غزو: جنگ کردن با کفار / گداختن: ذوب کردن / بی شُبّهت: بی تردید، بی شک / ضیعت: زمین زراعی (ضیعتک: زمین زراعتی کوچک) / فراخ تر: آسوده تر، راحت تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به جا آورده باشیم

• و سلطان مسعود به من گفت: «بگیر. در هر کیسه هزار مثقال قطعه طلا است. به بونصر بگو این همان طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود) از جنگ با کفار در هندوستان آورده است و بت‌های طلائی را شکسته و ذوب کرده و قطعه قطعه کرده است؛ پس از حلال ترین مال هاست و در هر سفری برای ما از این طلاها بیاورند تا صدقه‌ای که قرار است بدهیم، بی هیچ تردیدی حلال باشد، دستور می‌دهیم از این طلاها بدهند و می‌شنویم که قاضی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار فقیرند و از کسی چیزی نمی‌گیرند و زمین زراعتی کوچکی دارند. یک کیسه باید به پدر داد و یک کیسه به پسر؛ تا برای خود زمین زراعتی کوچک و حلالی بخردند و راحت تر بتوانند زندگی کنند و ما هم حق نعمت سلامتی را که دوباره یافتیم، کمی به جا آورده باشیم.»

**دستور** «بونصر» در «بونصر را بگوی» متمم است نه مفعول: به بونصر بگو. «را» در جملات «ما را» و «خویشان را» به معنای حرف اضافه است (ما را = برای ما؛ خویشان را = برای خویشان).

**اهمیت املائی** مثقال، حلال تر، صدقه، حلال بی شُبّهت، ضیعت، گزاردن

من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده دَرم در مانده‌اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بُردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

بستدم: گرفتم / حال باز گفتم: ماجرا را تعریف کردم / خداوند: پادشاه / وقت باشد: مدتی است / خواندن: فراخواندن، احضار کردن

• من کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را تعریف کردم. بونصر (پادشاه را) دعا کرد و گفت: «پادشاه کار خیلی خوبی کرد. شنیده‌ام که بوالحسن و پسرش گاهی برای ده سکه نقره در مانده‌اند.» و به خانه برگشت و کیسه‌ها را با او بردند و بعد از نماز، کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را احضار کرد و آمدند. بونصر پیغام پادشاه را به قاضی رساند.

**دستور** «سخت» قید است، در معنی «بسیار». / در جمله «کس فرستاد»، «کس» مفعول است.

بسیار دعا کرد و گفت: «این صلّت فخر است. پذیرفتم و بازادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست اما چون به آن چه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وَبالِ این، چه به کار آید؟»

● **صلت:** بخشش / فخر / افتخار / به کار نبودن / به کار نیامدن / ● **دربایست:** نیاز، ضرورت (مرا دربایست نیست: من به آن‌ها نیاز ندارم) / ● **وزر:** بار سنگین، در این جا بار گناه / ● **وَبال:** سختی و عذاب، گناه

● **قاضی (پادشاه را) بسیار دعا کرد و گفت:** «این هدیه مایهٔ افتخار من است. آن را پذیرفتم و بازگرداندم؛ زیرا به کار من نمی‌آید و قیامت بسیار نزدیک است. حساب این پول‌ها را نمی‌توانم پس بدهم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیاز ندارم؛ اما چون به مال کمی که دارم، قانعم، چرا گناه و عذاب این پول‌ها را بپذیرم؟ (بار گناه و عذاب این پول‌ها را نمی‌پذیرم).»

● **دستور:** در جمله‌های «این صلّت فخر است»، «حساب این نتوانم داد» و «وزر و وبال این به چه کار آید» «این» ضمیر اشاره است و نقش آن در جملهٔ اول نهاد و در جمله‌های دومی و سومی مضاف‌الیه است. جملهٔ پایانی، پرسش انکاری است: به چه کار آید؟ ← به کار نمی‌آید.

● **اهمیت املائی:** صلت، قانع، وزر و وبال

بونصر گفت: «ای شَبْحَانَ اللهُ! زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی همی‌نستاند؟!»

● **سَبْحَانَ اللهُ:** پاک و منزّه است خداوند (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل شگفتا!) / **امیرالمؤمنین:** پادشاه مؤمنان، در این جا خلیفهٔ بغداد / **رواداشتن:** جایزدانستن / ● **ستدن:** ستاندن، دریافت کردن (می‌روا دارد ستدن: گرفتن آن را جایز می‌داند)

● **بونصر گفت:** «شگفتنا! طلایی که سلطان محمود در جنگ با کَفّار از بتخانه‌ها و با شمشیر و جنگ آورده است و بت‌ها را شکسته و تکه تکه کرده و خلیفهٔ بغداد گرفتن آن را جایز می‌داند، قاضی آن را قبول نمی‌کنند؟»

● **مجاز:** شمشیر مجاز از جنگ / زر مجاز از سگّه طلا

● **دستور:** در جملهٔ «آن را می‌روا دارد ستدن» حرف «را» از نوع جانشین کسره است، فقط کمی جمله به هم ریخته و کار را دشوار کرده است: آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن ← امیرالمؤمنین آن را ستدن روا می‌دارد ← امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می‌دارد.

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریقِ سَنّتِ مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهدهٔ این نشوم.»

خداوند: پادشاه، صاحب / ولایت: کشور، رهبری / **خواجه:** سرور، بزرگ / **بر من پوشیده است:** برای من مشخص نیست / **سَنّت:** روش، شیوه (در این جا روش جنگ‌های پیامبر ﷺ) / **در عهده شدن:** پذیرفتن مسئولیت

● **قاضی گفت:** «زندگی پادشاه طولانی باد؛ وضعیت خلیفه فرق می‌کند؛ زیرا او صاحب کشور است و آن بزرگوار [=خوجه بونصر] با سلطان محمود در جنگ‌ها بوده است ولی من نبوده‌ام و برای من مشخص نیست که آن جنگ‌ها مطابق سَنّتِ پیامبر ﷺ بوده است یا نه. من این پول را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مُسْتَجِفّان و درویشان ده». گفت: «من هیچ مُسْتَحَقّ نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»

● **مستحق:** نیازمند / **مرا چه افتاده است:** به من چه ربطی دارد / **شمار دادن:** حساب پس دادن

● **مجاز:** زر مجاز از سگّه طلا

● **بونصر گفت:** «اگر تو نمی‌پذیری، به شاگردان خود و نیازمندان و فقرا بده». قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی در شهر بُست نمی‌شناسم که بتوان این سگّه‌ها را به او داد و مگر چه شده که سگّه‌ها را کس دیگری ببرد و در قیامت من حساب آن را پس بدهم؟ به هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی‌کنم.»

● **اهمیت املائی:** مستحق

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.» گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی ایّ حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آن چه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

عمید: سرور، وزیر، رئیس قوم / علی ایّ حال: در هر حال / توقّف: ایستادن در صف روز قیامت برای حساب و کتاب / حطام: هر چیز خشک، مال اندک (حطام دنیا: مال ناچیز دنیایی)

● بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بردار.» پسر قاضی گفت: «زندگانی خواجه بزرگ (بونصر) طولانی باد. به هر حال من هم فرزند همین پدر هستم که این سخنان را گفت و دانش از او آموخته‌ام و اگر در تمام عمرم یک روز او را دیده بودم و از احوال و عادات او خبر داشتم، واجب بود که در تمام عمرم از او پیروی کنم. چه برسد به این که سال‌هاست احوال و عادات او را دیده‌ام (به او اعتماد کامل دارم) و من هم از همان حساب و کتاب و روز قیامت که او می‌ترسد می‌ترسم و آن چه که از مقدار کم مال دنیا دارم حلال است و کافی است و به هیچ پول بیشتری نیاز ندارم.»

**استعاره** حطام استعاره از مال بی‌ارزش دنیا

**اهمیت املائی** عمید، علی ایّ حال، حطام، حلال، حاجتمند

بونصر گفت: «لله دَرْگَمَا؛ بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، رُقعَتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

لله دَرْگَمَا؛ خدا خیرتان دهد. / اندیشه‌مند: اندوهگین، متفکر

● بونصر گفت: خدا خیرتان دهد؛ شما دو نفر چه انسان‌های بزرگی هستید و گریه کرد و آن‌ها را برگرداند و باقی روز اندوهگین بود و این ماجرا را به یاد می‌آورد و روز دیگر نامه‌ای نوشت به پادشاه و ماجرا را تعریف کرد و طلا را پس فرستاد.

**مجاز** زر مجاز از سگّه طلا

**اهمیت املائی** لِلّهِ دَرْگَمَا

تاریخ بیوقی، ابوالفضل بیوقی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ از متن درس، با توجه به رابطه معنایی «تناسب» واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

● خیل‌تاش: حَشْم، لشکری

● رُقعَت: توقیع، نُکت

۲ معادل معنایی فعل‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

● فرمان داد: مثال داد

● سوار اسب شد: برنشست

● اجازه حضور داده شود: بار داده آید

۳ کاربرد معنایی واژه «محبوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

● محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ...

● مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

در جمله نخست به معنی «پنهان، مستور» است و در جمله دوم به معنی «با حجب و حیا».

۴ به دو جمله زیر و تفاوت آن‌ها توجه کنید.

الف) مریم کتاب می‌خواند.

ب) کتاب خوانده می‌شود.

فعل جمله «الف» به «نهاد» و فعل جمله «ب» به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جمله «الف» را «معلوم» و فعل جمله دوم را «مجهول» می‌نامیم.



با دقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده می شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده خواهد شد

همان طور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

(الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم؛ (ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم؛

(پ) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه/هـ» می نویسیم؛ سپس، از «شدن»، فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می آوریم.

(ت) در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می دهیم.

**توجه** امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می شد اما در گذشته، با فعل های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می شد.

• اکنون از متن درس، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آن ها را بنویسید.

نیشته آمد = نوشته شد  
بار داده آید = اجازه داده شود

### قلمرو ادبی

۱ دو نمونه از ویژگی های نثر متن درس را بیابید.

نثری ساده و موجز، با جملات کوتاه و سرشار از توصیف های دقیق.

**نمونه** و ببردم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: خوب شد. (مثال سادگی، ایجاز و کوتاهی جملات)

امیر را یافتم آن جا بر زبر تخت نشسته، پیراهن توزی، مخنقه در گردن (مثال توصیف دقیق)

۲ در عبارت های زیر، «مجاز» ها را بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

(الف) بد کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند. «آب» مجاز از «رود»

(ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده. «شمشیر» مجاز از «جنگ»

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.

پادشاه که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد و لباسش را عوض کرد.

۲ با توجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد»:

(الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟ بونصر مشکان استاد بیهقی

(ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟ نویسنده باکفایت

۳ گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت های اخلاقی برخوردار است؟

«آن چه دارم از خطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست.»

قانع بودن به دارایی خویش و اهمیت دادن به حلال بودن مال

۴ درباره مناسبیت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

حساب خود این جا کن، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را **صائب تبریزی**

مفهوم بیت صائب تبریزی آن است که انسان باید در این دنیا، خودش، به حساب خودش رسیدگی کند تا در روز جزا و آخرت راحت تر باشد. دقیقاً

قاضی بست نیز چنین رفتاری داشت و به دلیل نزدیک دانستن روز قیامت، از پذیرفتن پول امیر سر باز زد.

### شعرخوانی زاغ و کبک

۱ زاغی از آن جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

• فراغ: آسایش، آسودگی / گزیدن: انتخاب کردن / راغ: دامنه کوه، صحرا

• زاغی که به دنبال آسودگی و آرامش بود، از باغی به دامنه کوهی کوچ کرد.

**جناس تاهمسنان** زاغ، باغ، راغ / فراغ، راغ **واج آرایی** تکرار صامت / مق / کتابه «رخت کشیدن» کنایه از «کوچ کردن» **تناسب** باغ و راغ

**اهمیت املائی** زاغ، فراغ (هم خانواده با فراغت)، راغ

۱- حرف تکرار شده در این جا حرف «غ» است اما در واج آرایی به واج: یعنی صدا توجه داریم. باید حواستان جمع باشد که در زبان شناسی، واجی به صورت «غ» وجود ندارد و این حرف، تجلی نوشتاری دیگر همان واج / مق است (چون صدای آن ها یکی است). این قاعده در مورد صورت های نوشتاری مختلف واج های / مز / / مس / / ه / / م / / ت / / ل / / ن / / نیز صدق می کند.

دید یکی عَرَصه به دامان کوه / عَرَصه دِه مخزن پنهان کوه

عرصه: میدان، جای وسیع / عرضه ده: نشان دهنده / مخزن: گنجینه، خزانه  
 ● زاغ، در دامنه کوه، جایی وسیع دید که در آن جا، دامن پر از گل و سبزه کوه، نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت (بسیار زیبا بود).

جناس تاهمسان عرصه، عرضه / تشخیص عرضه کننده بودن عرصه / تکرار کوه

دستور «عرضه ده» صفت فاعلی مرگب مرخم است (= عرضه دهنده) / «یکی عَرَصه» در مصراع اول مفعول است.

اهمیت املائی عرصه، عرضه، مخزن (هم خانواده با خزینه، خزانه)

نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام

نادره: بی مانند، کم نظیر / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا، خوب رو، معشوق / روضه: باغ، گلزار / فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ  
 ● کبکی کمیاب، با زیبایی کامل، زیباروی آن باغ و گلزار سبز بود.

دستور فعل «بود» به قرینه معنایی از انتهای بیت حذف شده است.

اهمیت املائی شاهد، روضه، فیروزه فام

هم حرکاتش متناسب به هم / هم خطواتش متقارب به هم

خطوات: جمع خطوه، گام ها، قدم ها / متقارب: نزدیک شونده، همگرا

● هم حرکات کبک با هم متناسب و هماهنگ بود و هم به زیبایی و نزدیک به هم قدم برمی داشت.

واج آرای تکرار صامت / ت / تکرار هم / تصحیح همه کلمات هر دو مصراع، به ترتیب و دو به دو، با یکدیگر سجع متوازی دارند.

دستور فعل «بود» از آخر هر دو مصراع به قرینه لفظی حذف شده است.

اهمیت املائی خطوط، متقارب

زاغ چو دید آن ره و زفتار را / وان روش و جنبش هموار را

رفتار: رفتن، با ناز راه رفتن / روش: حرکت کردن، رفتن؛ شیوه / جنبش هموار: نرم و آهسته راه رفتن، حرکت موزون  
 ● هنگامی که زاغ، آن راه رفتن با ناز و نرم و آهسته را دید (ادامه معنی در بیت بعد)،

تناسب ره، رفتار، روش و جنبش

دستور «رفتار»، «روش» و «جنبش» هر سه صفت فاعلی اند: رفت + ار؛ رو (بن مضارع رفتن) + ش؛ جنب + ش.

باز کشید از روش خویش پای / در پی او کرد به تقلید جای

جای کردن: عازم و رهسپار شدن، حرکت کردن

● راه رفتن عادی خود را ترک کرد و از روی تقلید، به دنبال کبک به راه افتاد.

جناس تاهمسان پای، جای / پای، بی / کنایه «پای باز کشیدن» کنایه از «ترک کردن» / واج آرای تکرار صامت / ش /

دستور مرجع ضمیر «او» در مصراع دوم «کبک» است.

بر قدم او قدمی می کشید / وز قلم او رقمی می کشید

قدم کشیدن: راه رفتن / رقم کشیدن: نوشتن، نگاشتن

● زاغ همچون کبک قدم برمی داشت و راه می رفت و از راه رفتن کبک تقلید می کرد.

کنایه «قدم کشیدن» کنایه از «راه رفتن» / جناس تاهمسان قدم، قلم / واج آرای تکرار صامت های مق / م / م / تناسب قلم، رقم و کشیدن

تکرار قدم، او، می کشید / تصحیح همه کلمات هر دو مصراع، به ترتیب و دوه دو، با یکدیگر هم وزن هستند.

دستور مرجع ضمیر «او» در هر دو مصراع «کبک» است.

در پی اش آلقصه در آن مرغزار / رفت بر این قاعده روزی سه چار

آلقصه: خلاصه / مرغزار: سبزه زار، چراگاه، علفزار / قاعده: روش، شیوه / روزی سه چار: سه چهار روز

● خلاصه زاغ، چند روزی در آن چمنزار زیبا، به این شیوه به دنبال کبک راه رفت (و از او تقلید کرد).

دستور مرجع ضمیر پیوسته «ش» در مصراع اول «کبک» است. / «روزی سه چار» ترکیب وصفی مقلوب است.

اهمیت املائی آلقصه، مرغزار

۱- «دامان کوه» را اضافه استعاری و تشخیص نگرفته ایم، چرا که کلمه دامان در مورد کوه، به معنی دامن نیست! باید توجه داشت که یکی از معانی «دامان»، «حاشیه و کناره» است و در ترکیب «دامان کوه»، دامان به این معناست و بنابراین تشخیصی در کار نیست.



عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

خامی: بی تجربگی، ساده‌دلی، نادانی / سوخته: زیان دیده، ضرر کرده / رهروی: راه رفتن، حرکت

● عاقبت، زاغ، در حالی که از نادانی و خامی خود ضرر کرده بود و هنوز راه رفتن کبک را نیز نیاموخته بود (ادامه معنی در بیت بعد)،

متناقض بنا سوختن از خامی **کنایه** «خامی» کنایه از «بی تجربگی» / «سوختن» کنایه از «زیان دیدن» **واج آرای** تکرار صامت /خ /

کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

فراموش: مخفف فراموش / غرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد.

● راه رفتن خود را نیز فراموش کرد و از تقلید خود زیان دید و پشیمان شد.

**دستور** در مصراع اول «ره» مفعول است.

**اهمیت املائی** غرامت

تففة الاھرار، یامی

تست‌های فصل یکم

۱- هر دو واژه کدام گزینه کاملاً درست معنی شده است؟

- (۱) زرخدان: چانه) - (حمیت: دارای همت)  
 (۲) (دغل: ناراستی) - (قوت: رزق روزانه)  
 (۳) (شوریده‌رنگ: - آشفته‌حال) - (فروماندن: عمیق شدن)  
 (۴) (حلاوت: شیرینی) - (صنع: جوانمردی)

۲- معنی «شاهد» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) روی دل از این شاهد بدمهر بگردان  
 (۲) باز نیازم به شاهد و می و شمع است  
 (۳) شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد  
 (۴) قول او بر جهل او هم حجت است و هم دلیل  
 (۱) کانجا که جمال است علی‌القطع وفا نیست  
 (۲) هر سه تویی ز آن به سوی توست نیازم  
 (۳) بنده طلعت آن باش که آبی دارد  
 (۴) فضل من بر عقل من هم شاهد است و هم یمین (یمین = سوگند)

۳- چند واژه درست معنی شده است؟

- (شرع: بادبان) - (ناو: کشتی بزرگ) - (صلت: دید و بازدید) - (چاشتگاه: نزدیک ظهر) - (دبیر: کاتب) - (خیلناش: گروه نوکران) - (برنشستن: پیاده‌شدن)

- (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۴- در کدام گزینه غلط املائی وجود ندارد؟

- (۱) آن چه دارم از حتام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.  
 (۲) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرد.  
 (۳) دیگر روز امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و سعب که افتاد.  
 (۴) امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و مهجوب گشت از مردمان.

۵- در کدام گزینه غلط املائی وجود دارد؟

- (۱) مهم و خطیر - مطرب و نوازنده - قضا و تقدیر - غرامت زده و زیان زده  
 (۲) ضیعت و زمین - سرسام و سرگیجه - روزه و باغ - اطبا و پزشکان  
 (۳) عارضه و بیماری - کراهیت و ناپسندی - مبشر و مژده‌رسان - مرغزار و دشت  
 (۴) زایل شدن و برطرف شدن - راغ و صحرا - آغاجی خادم - توقیع رقعہ

۶- واژه مشخص شده در کدام گزینه از نظر املائی نادرست است؟

- (۱) سلطان آب خواست و طهارت کرد و دو رکعت نماز بگزارد.  
 (۲) اسب در زرع شده؛ اسب را همان جای گذاشت و پیاده برفت.  
 (۳) ایشان را بر بام کوشک بازداشت بی‌آب و به وقت افطار بیرون نگذاشت.  
 (۴) گفت برترسم که یزدان را شکر به واجبی نتوانم گذارد.

۱- با این آرایه در درس‌های آینده آشنا می‌شوید.



**۷- واژه انتخاب شده در کدام گزینه از نظر املايي نادرست است؟**

- (۱) ای مقصد خورشیدپرستان رویت (مهراب - محراب) جهانیان خم ابرویت  
 (۲) زمان چون تو را از جهان کرد دور پس از تو جهان را چه ماتم چه (سور - صور)  
 (۳) حاکم عادل و دانادل (فارغ - فارق) معنی حق و باطل  
 (۴) پای بر دست شرع و سر پرشور چه بری جز وبال و (وذر - وزر) به گور؟

**۸- در کدام عبارت آرایه «مجاز» به کار رفته است؟**

- (۱) دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه صعب که افتاد.  
 (۲) روز پنج‌شنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان‌که بار نتوانست داد.  
 (۳) تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نکت بیرون می‌آورد.  
 (۴) این صلت فخر است. پذیرفتم و بازادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است.

**۹- در کدام گزینه «جناس همسان» به کار رفته است؟**

- (۱) بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل، که او خواهد نژندش  
 (۲) شغال نگون‌بخت را شیر خورد بماند آن‌چه روباه از آن سیر خورد  
 (۳) کرد فرامش ره و رفتار خویش مانند غرامت‌زده از کار خویش  
 (۴) با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

**۱۰- آرایه نوشته شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟**

- (۱) رزق هر چند بی‌گمان برسد شرط عقل است جستن از درها (کنایه)  
 (۲) دید یکی عرصه به دامان کوه عرضده مخزن پنهان کوه (ابهام)  
 (۳) برو شیر دزنده باش ای دغل مینداز خود را چو روباه شل (تضاد)  
 (۴) کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دونه‌متان‌اند بی مغز و پوست (مجاز)

**۱۱- واژه «دگر» در کدام گزینه نقشی برابر با نقش این واژه در بیت زیر دارد؟**

- «دگر روز باز اتفاق اوفتاد» که روزی رسان قوت روزش بداد»  
 (۱) این همه گفت ولی با دل خویش گفت و گویی دگر آورد به پیش  
 (۲) واعظ! مکن دراز حدیث عذاب را این بس بؤد که بار دگر زنده می‌شویم  
 (۳) چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
 (۴) نبیند روز عمر من دگر مرگ اگر باشم شبی مهمان جانان

**۱۲- واژه «شیر» با کدام واژه رابطه معنایی «تضمن» ندارد؟**

- (۱) حیوان (۲) لبنیات (۳) پلنگ (۴) گریه‌سانان

**۱۳- معنی «شد» در کدام گزینه همانند معنی این فعل در بیت زیر است؟**

- «یقین مرد را دیده بیننده کرد» شد و تکیه بر آفریننده کرد»  
 (۱) گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد  
 (۲) چون که شد خورشید و ما را کرد داغ چاره نبود بر مقامش از چراغ  
 (۳) صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست باز به یک جرعه می، عاقل و فرزانه شد  
 (۴) گشت غمناک دل و جان عقاب چو از او دور شد ایام شباب

**۱۴- معنی «گشت» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟**

- (۱) تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار درنگرفت ز بدعهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم  
 (۲) نخواهد جز به نامت رفت خامه نخواهد جز به یادت گشت ساغر (خامه = قلم) / (ساغر = جام)  
 (۳) زمانی گشت گرد چشمه نالان به گریه دست‌ها بر چشم مالان  
 (۴) همی‌فکند به تیر و همی‌گرفت به یوز چو گردباد همی‌گشت بر یمین و یسار (یسار = راست و چپ)

۱۵- مجهول عبارت «پس از نماز امیر کشتی بخواست و ناوی ده بیاوردند» در کدام گزینه به درستی آمده است؟

- (۱) پس از نماز امیر خواسته شد و ناوی ده آورده شد.  
 (۲) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده می‌شود.  
 (۳) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده شد.  
 (۴) پس از نماز کشتی خواسته بشود و ناوی ده آورده بشود.

۱۶- کدام گزینه مجهول نمی‌شود؟

- (۱) روز دوشنبه امیر مسعود برنشست و به کران رود هیرمند رفت.  
 (۲) کشتی‌ها پراندند و به کرانه رود رسانیدند.  
 (۳) بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نکت بیرون می‌آورد.  
 (۴) قاضی بست و پسرش از کس چیزی نستانند و اندک‌مایه ضیعتی دارند.

۱۷- در کدام گزینه جمله مجهول با ساختار کهن و قدیمی به کار نرفته است؟

- (۱) بونصر را بگوی امروز درستم و در این دو سه روزه بار داده آید.  
 (۲) بخشی از احوال او در «باب تصوّف» گفته آمده است.  
 (۳) اوامر پادشاهانه از همه وجوه حاصل آمد و حشمت ملک در ضمائر همه قرار گرفت.  
 (۴) و در قصص خواننده گشته است که یکی از منکران، این آیت را شنود.

۱۸- مفاهیم «عجز آدمی از ادراک خداوند - هدایتگری خداوند - بخشش خداوند - تدبیر خداوند» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

- |                               |                                  |
|-------------------------------|----------------------------------|
| الف) خرد را گر نبخشد روشنایی  | بماند تا ابد در تیره‌رایی        |
| ب) به ترتیبی نهاده وضع عالم   | که نی یک موی باشد بیش و نی کم    |
| ج) کمال عقل باشد در این راه   | که گوید نیستم از هیچ آگاه        |
| د) در نایبسته احسان گشاده است | به هر کس آن چه می‌بایست داده است |
- (۱) الف - ج - ب - د      (۲) ج - الف - د - ب      (۳) ج - الف - ب - د      (۴) الف - ب - ج - د

۱۹- کدام گزینه با بیت «بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژد آن دل، که او خواهد نژندش» تناسب مفهومی دارد؟

- (۱) جام می و خون دل هر یک به کسی دادند  
 (۲) غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات  
 (۳) گلستان کند آتشی بر خلیل  
 (۴) مه‌تیا کن روزی مار و مور  
 در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
 هر زمان حال وی از شکل دگر خواهد شد  
 گروهی بر آتش بَرَد ز آب نیل  
 اگر چند بی دست و پایند و زور

۲۰- کدام گزینه با بیت «برو شیر دزنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل» تناسب مفهومی ندارد؟

- (۱) چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر  
 (۲) خدا را بر آن بنده بخشایش است  
 (۳) بگیر ای جوان دست درویش پیر  
 (۴) بخور تا توانی به بازوی خویش  
 چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟  
 که خلق از وجودش در آسایش است  
 نه خود را بیفکن که دستم بگیر  
 که سعیت بود در ترازوی خویش

۲۱- همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... با بیت «کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای» تناسب مفهومی دارد.

- (۱) از آستانه خدمت نمی‌توانم رفت  
 (۲) عبادت به جز خدمت خلق نیست  
 (۳) گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد  
 (۴) دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی  
 اگر به منزل قربت نمی‌دهی بارم  
 به تسبیح و سجاده و دلق نیست (دلق = لباس درویشان)  
 بهشت بردی و در سایه خدای آسای  
 دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای

۲۲- کدام گزینه با بیت «رزق هر چند بی‌گمان برسد / شرط عقل است جُستن از درها» تقابلی معنایی دارد؟

- (۱) چو خیری از تو به غیری رسد فتوح شناس  
 (۲) اگر به پای ببویی و گر به سر بروی  
 (۳) چون شیر مادر است مه‌تیا اگر چه رزق  
 (۴) رزق می‌آید به پای خویش تا دندان به جاست  
 که رزق خویش به دست تو می‌خورد مهمان  
 مقتمت ندهد روزی‌ای که نهاده است  
 این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است  
 آسیا تا هست، در اندیشه نان نیستم

۲۳- همهٔ گزینه‌ها به استثنای گزینهٔ ..... با بیت «هم امروز از پشت، بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را» تناسب مفهومی دارند.

- ۱) مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟
- ۲) آنچه دارم از اندک حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
- ۳) من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت می‌ترسم که وی می‌ترسد، به‌هیچ‌وجه عهدهٔ آن قبول نکنم.
- ۴) بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم.

۲۴- کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- |                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| ۱) عاقبت از خامی خود سوخته   | ره‌روی کبک نیاموخته          |
| ۲) بر قدم او قدمی می‌کشید    | وز قلم او رقمی می‌کشید       |
| ۳) در پیش القصه در آن مرغزار | رفت بر این قاعده روزی سه چار |
| ۴) بازکشید از روش خویش پای   | در پی او کرد به تقلید جای    |

۲۵- همهٔ گزینه‌ها به‌جز گزینهٔ ..... با بیت «بر قدم او قدمی می‌کشید / وز قلم او رقمی می‌کشید» تقابل معنایی دارد.

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱) ما دستخوش سُبْحه و زُتار نگشتیم    | در حلقهٔ تقلید گرفتار نگشتیم (سُبْحه = تسبیح) |
| ۲) خلق را تقلیدشان بر باد داد         | ای دو صد لعنت بر این تقلید باد                |
| ۳) عبادت به تقلید گمراهی است          | خُنک رهروی را که آگاهی است (خُنک = خوشا)      |
| ۴) تقلید چون عصاست به دستت در این سفر | وز فرّ ره عصات، شود تیغ ذوالفقار              |



## پاسخ تست‌های فصل یکم

### ۱- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حمیت» به معنی «غیرت و مردانگی» است. / در گزینه (۳)، «فروماندن» به معنی «متحیر شدن» است. / در گزینه (۴)، «صنع» به معنی «آفرینش و احسان» است.

۲- گزینه ۴ «شاهد» در سه گزینه نخست به معنی «معمشوق و محبوب» است؛ اما در گزینه (۴) به معنی «شهادت‌دهنده و گواه» است.

۳- گزینه ۳ واژه‌هایی که نادرست معنی شده‌اند به همراه معنی درست آن‌ها:

شراع: خیمه، سایبان / ناو: قایق کوچک که از درخت میان‌تهی ساخته شود. / صلت: بخشش / برنشستن: سوار شدن. تنها سه واژه «چاشتگاه، دبیر و خیل‌تاش» درست معنی شده است.

### ۴- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حتام» می‌بایست به شکل «حطام» بیاید. / در گزینه (۳)، «سعب» نادرست است و شکل درست آن «صعب» است. / نهایتاً در گزینه (۴)، «مهجوب» نادرست است و صورت صحیح این واژه «محبوب» به معنای «پنهان» است.

۵- گزینه ۲ «روزه» یکی از شعائر مذهبی است که در ماه رمضان انجام می‌شود، همنشین مناسبی برای «باغ» نیست؛ به جای آن «روضه» به معنی «گلزار» درست است.

۶- گزینه ۴ «ادا کردن، به انجام رساندن، رساندن و تعبیر کردن» برخی از مهم‌ترین معانی «گزاردن» است؛ بنابراین «شکرگزاری» (به معنی ادا کردن و به جا آوردن شکر) درست است نه شکرگذاری. برخی از مشهورترین واژگان که با املای «گزاردن» صحیح هستند، عبارت‌اند از: حج‌گزار، نمازگزار، سپاس‌گزار، حق‌گزار، خواب‌گزار (= تعبیرکننده خواب).

۷- گزینه ۳ «فارق» به معنی «جداکننده» (هم‌ریشه با «فرق») است و «فارغ» به معنی «آسوده». معنی گزینه: او حاکمی عادل و دانادل است و او «جداکننده» معنی حق و باطل است.

### بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): «خم ابروی تو» «محراب» (جایگاه ایستادن امام جماعت در مسجد) جهانیان است. «مهراب» اسم خاص است که در این بیت مورد نظر نیست.

گزینه (۲): «سور» به معنی «جشن»، «صور» به معنی «بوق و شیپور» است و واژه «ماتم» قرینه مناسبی برای ترجیح «سور» بر «صور» است.

گزینه (۴): «وزر» به معنی «گناه» است و «وذر» به معنی «بریدن». از طریق واژه «وبال» می‌توان به درستی «وزر» در این بیت پی بُرد.

۸- گزینه ۱ «غزنین» (یا غزنه) در لغت به معنی شهری است که اکنون در کشور افغانستان واقع شده است، اما همان‌طور که احتمالاً خودتان هم متوجه شده‌اید، در این عبارت در معنی مجازی «اهالی غزنین» به کار رفته است: امیر دستور داد نامه‌هایی به «اهالی غزنین» نوشته شود. در سایر گزینه‌ها، واژه‌ها در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند.

۹- گزینه ۴ در این عبارت واژه «چنگ» در دو معنی متفاوت به کار رفته است: (۱) نوعی ساز موسیقی؛ (۲) بخشی از دست: گوشم بر «ساز چنگ» است و دل در «دست» و اختیارم نیست. در گزینه (۱) هر چند واژه‌های «بلند، خواهد و نژند» دوبار آمده‌اند؛ اما از آن‌جا که هر دو به یک معنی هستند؛ نمی‌توانند جناس همسان بسازند. / در گزینه‌های (۲) و (۳)، به ترتیب واژه‌های «خورد و خویش» نیز در یک معنی به کار رفته‌اند.

### ۱۰- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «از درها جستن» کنایه از جست‌وجو کردن و تلاش کردن است. / در گزینه (۳)، بین واژگان «شیر و روباه» (شیر نماد موجود قدرتمند و تلاشگر و روباه نماد موجودی ضعیف و طفیلی) تضاد هست. / در گزینه (۴)، «سر» در معنی مجازی انسان به کار رفته است.

۱۱- گزینه ۳ «دگر» (مخفف دیگر) در بیت صورت سؤال، وابسته پیشین از نوع صفت مبهم برای اسم «روز» است.

### بررسی گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «دگر» صفت مبهم است، اما همان‌طور که حتماً دقت کرده‌اید، وابسته پسین برای اسم «گفت‌وگو» است. / در گزینه (۲) نیز، «دگر» وابسته پسین برای اسم «بار» (به معنی «دفعه») است. / در گزینه (۴)، «دگر» وابسته هیچ گروهی نیست، بلکه خود به تنهایی «هسته» گروه خود (= قید) است؛ دیگر (اصلاً) روز عمر من، مرگ را نخواهد دید. / در گزینه (۳)، «دگر» همانند صورت سؤال، وابسته پیشین از نوع صفت مبهم است؛ زیرا این صفت، اسم «عضوها» را توصیف می‌کند: دگر عضوها (یعنی عضوهای دیگر) قرار می‌ندارند.

۱۲- **گزینه ۳** بیش‌تر خواندیم که هرگاه یکی از دو واژه، نوعی از واژه دیگر باشد، بین آن‌ها رابطه معنایی «تضمن» برقرار است. «شیر» نوعی «حیوان» و نوعی «گربه‌سان» است. «شیر» در معنی دیگرش، نوعی از «لبنیات» است، اما «شیر» نوعی «پلنگ» نیست. رابطه معنایی بین «شیر» و «پلنگ» تناسب است.

۱۳- **گزینه ۲** «شد» در بیت صورت سؤال در معنی «رفت» به کار رفته است: «رفت» و بر آفریننده تکیه کرد. در بیت (۲) نیز در همین معنی به کار رفته است: چون که خورشید «رفت» و ما را داغدار کرد، چاره‌ای نداریم که به جای او با چراغ بسازیم. این فعل در سایر گزینه‌ها در معنی امروزی و اسنادی (معادل فعل «گشت») به کار رفته است.

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

گزینه (۱): قطره باران ما گوهر یکدانه شد. / گزینه (۳): او عاقل و فرزانه شد. / گزینه (۴): ایام شباب (جوانی) از او دور شد.

۱۴- **گزینه ۱** «گشت» در گزینه (۱) به معنی اسنادی (معادل «شد») است: ای حافظ تو آتش گشتی (= شدی)، اما در سایر گزینه‌ها به معنی «گردیدن» (= چرخیدن) به کار رفته است:

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

گزینه (۲): ساغر فقط به نام تو «می‌چرخد» / گزینه (۳): زمانی اطراف چشمه نالان، «چرخید». / گزینه (۴): مانند گردباد بر چپ و راست «چرخید». همان‌طور که در درس دوم خواندید به هنگام مجهول کردن، فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه» می‌نویسیم و سپس از «شدن» فعلی مناسب با شناسه و زمان فعل اصلی می‌آوریم. «بخواست» و «بیاوردند» ماضی ساده هستند (معادل خواست و آوردند) بنابراین گزینه‌های (۲) و (۴) که در آن‌ها زمان فعل «شد» ماضی ساده نیست، حذف می‌شوند. در گزینه (۱)، «نهاد» جمله معلوم هم‌چنان در جمله مجهول حضور دارد، در حالی که می‌بایست حذف می‌شد؛ اما گزینه (۳) تمام شرایط مجهول را دارد؛ زیرا «کشتی» و «ناو» که مفعول جمله معلوم‌اند، در جمله مجهول در جایگاه نهاد نشسته‌اند و زمان فعل نیز درست آمده است.

۱۶- **گزینه ۱** خواندیم که هنگام مجهول کردن یک جمله، می‌باید، مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد در جمله مجهول قرار می‌دهیم. به عبارت ساده‌تر، جملاتی که در آن‌ها مفعول وجود ندارد، نمی‌توانند مجهول شوند. هر دو فعل به کار رفته در گزینه (۱)؛ یعنی افعال «برنشست» و «رفت» مفعول ندارند و بنابراین نمی‌توان این جملات را مجهول کرد، اما افعال سایر گزینه‌ها «مفعول‌پذیر» هستند و بنابراین امکان مجهول کردن آن‌ها وجود دارد؛ مثلاً مجهول گزینه (۲) چنین می‌شود: کشتی‌ها رانده شدند و به کرانه رود رسانیده شدند.

۱۷- **گزینه ۳** در قدیم گاهی اوقات به جای فعل‌های مصدر «شدن» از فعل‌های مصادر «گشتن و آمدن» نیز در مجهول استفاده می‌شده است.

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

در گزینه (۱)، «بار داده آید» مجهول و معادل امروزی آن «بار داده شود» است. / در گزینه (۲)، «گفته آمده است» مجهول است و معادل امروزی آن «گفته شده است» می‌باشد. / در گزینه (۴)، «خوانده گشته است» مجهول است و معادل امروزی آن «خوانده شده است» می‌باشد. / اما در گزینه (۳)، هیچ فعل مجهولی به کار نرفته است، هر چند فعل «آمد» در این گزینه به کار رفته است، اما حواستان باشد که فعل «آمد» در این گزینه، فعل اصلی است؛ زیرا قبل از آن «بن ماضی + ه» نیامده است.

۱۸- **گزینه ۲** در بیت «الف» روشنائی‌بخشی کنایه از «هدایتگری» است؛ خداوند حتی باید عقل را هدایت کند و گرنه از خود خرد کاری بر نمی‌آید. در بیت «ب» خداوند عالم را به گونه‌ای آفریده است که یک سر مو کم و زیاد نیست؛ این وضع بیانگر «تدبیر» خداوند است. در بیت «ج» کمال عقل در این دانسته شده است که اعلام «عجز و ناتوانی» کند و در بیت «د» خداوند در احسان و بخشش را به روی همه گشوده است و بنابراین بیت بیانگر «بخشش خداوند» است.

۱۹- **گزینه ۳** در بیت صورت سؤال، وحشی بافقی معتقد است که اگر خدا بخواهد کسی را سرفراز می‌کند و اگر بخواهد کسی را خوار و ذلیل می‌کند؛ به بیان ساده همه کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست. سعدی نیز در بیت گزینه (۳) می‌گوید: خداوند آتش را بر حضرت ابراهیم تبدیل به گلستان می‌کند و گروهی دیگر (فرعونیان) را از رود نیل به جهنم هدایت می‌کند.

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

گزینه (۱): تقدیر و قسمت هر کس از قبل تعیین شده است. (اشاره‌ای به خدا ندارد). / گزینه (۲): غم و شادی دنیا ماندگار نیست. / گزینه (۴): خداوند به همه روزی می‌دهد.



۲۰- گزینه ۲ بیت صورت سؤال و سایر گزینه‌ها توصیه به تلاش برای کسب روزی دارند، اما مفهوم کلی بیت گزینه (۲)، توصیه به نیکی کردن به دیگران است.

۲۱- گزینه ۱ بیت صورت سؤال، توصیه به نیکی کردن به مردم دارد؛ اما شاعر در بیت نخست در خطاب به معشوق می‌گوید: حتی اگر به تو راه نیابم و به وصال تو نرسم، هم چنان به تو خدمت می‌کنم.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): عبادت واقعی خدمت کردن به مردم است، نه عمل به شعائر و مناسک دینی. / گزینه (۳): اگر در سایه تو آسایشی به خلق رسد، به بهشت می‌روی. / گزینه (۴): نیاز به جنگیدن و کشورگشایی نیست؛ دلی به دست بیاور و غم و غصه دیگران را برطرف کن (کافی است).

۲۲- گزینه ۴ بیت صورت سؤال «توصیه به تلاش برای کسب رزق و روزی» دارد. در مقابل، در بیت گزینه (۴) شاعر می‌گوید: رزق با پای خودش می‌آید (نیازی به تلاش نیست) تا زمانی که دندان دارم نان هم می‌رسد!

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): رزق مهمان می‌رسد. / گزینه (۲): هر چه قدر هم تلاش کنی، بیش از قسمتی که برای تو تعیین شده، نمی‌توانی به دست بیاوری. / گزینه (۳): اگر چه رزق همانند شیر مادر است که حتماً می‌رسد، اما نیاز به تلاش کودک هم دارد. (این بیت با بیت صورت سؤال، تناسب معنایی دارد).  
۲۳- گزینه ۲ بیت صورت سؤال توصیه دارد به این که حساب و کتابمان را در همین دنیا انجام دهیم و این داوری و قضاوت را به قیامت وانگذاریم. در تمام گزینه‌ها به جز گزینه (۲)، به بیان‌های مختلف، گویندگان ترجیح می‌دهند که در همین دنیا، حساب و کتاب خود را انجام دهند و آن را به قیامت موکول نکنند، اما مفهوم گزینه (۲) «قناعت و دوری از حرص و طمع» است و سخنی از حساب و کتاب دنیوی و ترجیح آن بر حساب و کتاب اخروی نیامده است.

۲۴- گزینه ۱ مفهوم گزینه (۱)، «ضرر کردن به علت خامی و بی‌تجربگی» است. اما مفهوم کلی سایر گزینه‌ها «تقلید کردن» است.

۲۵- گزینه ۴ بیت صورت سؤال اشاره به تقلید دارد و این که زاغ مقلدانه و کورکورانه، پایش را جای پای کبک می‌نهد. سه گزینه نخست، برعکس بیت صورت سؤال، با بیان‌های مختلف، مخاطب خود را هشدار می‌دهند که از تقلید دوری کنند؛ اما گزینه (۴) توصیه به تقلید می‌کند و تقلید را چون عصایی می‌داند که راهرو در سفر خود به آن نیاز دارد.